



## دکتر کات حافظ شیرازی و ناصر بخارائی

دو شاعر معاصر قرن هشتم

از چهره‌های ناشناخته شاعران و سخنوران زبان پارسی، یکی درویش ناصر بخارائی است، شاعر غزل، سرا و قصیده پرداز قرن هشتم، که بالسان الفیب حافظ شیرازی و سلمان ساوجی همزمان بوده است.

شاعران وادیان، بالاخص حافظ شناسان را، به شناختن اشعار این شاعر و نشر دیوان وی علاقه‌ای وافر است، و بنا بر مشهور پاره‌ای از غزلیات و اشعار و ترکیبات ناصر در دیوان حافظ راه یافته و یا به احتمالی دیگر شاید از حافظ در دیوان ناصر ضبط شده است.

تشخیص اینکه این اشعار در اصل از کدام يك بوده است، از روی قرائن و امارات و ترکیب سخن و نسج کلام، گاه کاری بسیار دشوار و بلکه ممتنعست. هر چند معدودی از غزلهای ناصر سست ولی غالباً بسیار شیرین و لطیف و با حالست و گاه نیز که به اوج لطافت و کمال میرسد، رایحه غزلهای دلکش حافظ از آنها استشمام میگردد.

پیرامون اشعار دخیل در دیوان حافظ دانشمندانی بنام، از سالیانی دراز و پیش از این،

---

\* آقای دکتر مهدی درخشان عضو دانشمندیات علمی دانشگاه تهران از ادیبان محقق معاصر.

سخن‌ها گفته و دفترها پرداخته‌اند مانند علامه قزوینی، استاد معین، استاد محیط طباطبائی، استاد پرویز خانلری، استاد مسعود فرزاد، جلالی نائینی، و انجوی شیرازی و غیره و من بنده را اکنون قصد بحث و فحص دربارهٔ مقالات و نوشته‌های آنان نیست چه آنان بطور کلی اشعار دخیل را در دیوان حافظ مورد بحث قرار داده‌اند و مقصودشان آن بوده است تا دیوانی سره و منقح از اشعار حافظ ترتیب دهند. در اینجا غرض ما آنست که صرفاً مشترکات اشعار حافظ و ناصر بخارائی را تعیین و بیان کنیم و به عبارت دیگر، غرض ما شناسانیدن اشعاری است از ناصر که به حافظ منسوب شد و بیان مشترکات این دو شاعر معاصر .

اهل ادب اگر غزل‌های حافظ و ناصر بخارائی را که نمونه‌ای از آن نقل شد، با هم بسنجند. از جهت ترکیبها و تعبیرها و طرز بیان و نسج کلام در میان آنها باسانی مشابَهتی می‌یابند، حتی برای کسانی که اشعار حافظ را بخاطر نداشته باشند گاه موجب التباس و اشتباه می‌گردد و عجیبی نیست اگر شعریکی را بجای شعر دیگری حساب کنند.

بطور کلی این وجه تشابه را در میان اشعار و غزل‌های این دو سخنور میتوان از چند جهت مورد بحث قرار داد:

نخست از جهت کلمات و الفاظ و تعبیرها و ترکیب‌های مشترك که غالباً نمایندهٔ طرز فکر و بیان مضمون مشترك یا مضامینی بسیار شبیه و نزدیک بهم در میان هر دو شاعر است. نظیر: زطل گران، کلبهٔ احزان، رشتهٔ تسبیح، خرقهٔ پشمینه، زاهد و زهد و ماوقلاشی مبارک سحری، دل بد مکن، درست نیست نماز، من از آن روز که، بسلوک اهل طریقت، مجوی از من مست، ظل ممدود، عیب‌رندان، دل‌دالت، خرقه حرامست، هم عفی الله، کمانخانهٔ ابرو، سلسلهٔ موی تو بود، فقیه مدرسه فتوی همی دهد در شهر که خون خلق حلالست و آب باده حرام، و صدها کلمات و تعبیرات و ترکیبات دیگر که دانشمندان تمام آنها را در دیوان حافظ دیده و به یاد دارند. اینک به ذکر دو نمونه از غزل‌های ناصر می‌پردازیم:

بی‌جان و دل سفر کن، بی‌پا و سر قدم زن  
با قبله‌ای مجاور، هسان تکیه بر حرم زن  
رو کوس رب هب لی در عالم عدم زن  
وانگه چو صاف گشتی، روسکه بردم زن  
در داویی نیازی، هر دو جهان بهم زن  
خواهی که شعله‌گردی، بر آسمان علم زن  
سوزی ز آتش دل، در کاغذ و قلم زن

گر مرد راه عشقی، لاف وجود کم زن  
سرگشته چند گردی در وادی تسحیر  
گر ملک عشق خواهی، تا گرددت مسلم  
از پر تو جمالش، خود را چو عود سوزان  
گر نردد او را، خواهی که پاک بازی  
خاکستری اگر تو، در خاک تیره مانسی  
تا کی همی نویسی، اسرار عشق ناصر

\*\*\*

خویشتن را به خرابات خراب اندازم  
چنگ در خرقه ز من پیش رباب اندازم

خرقه در آتش و سجاده بر آب اندازم  
بانگ ابریشم از این خرقه پشمینه به است

بچار چوب تنم از آتش دل پاك بسوخت  
می نماید سوی میخانه مغنی ره راست  
خاکیان مست چونرگس ززمین برخیزند  
پردۀ صورت مشوق بجز ناصر نیست

برم این سوخته را درمی ناب اندازم  
خویشتن راز خطا سوی صواب اندازم  
برسر خاک چویک جرعه شراب اندازم  
وقت آنست که از چهره نقاب اندازم

دوم، مضامین مشترک است که در میان اشعار این دو سخنور دیده می شود و چون تعداد آنها نیز بسیار است ذکر تمام آنها در این مقاله نمی گنجد. برای اثبات سخن به ذکر نمونه ای چند اکتفا می شود و اگر چه یقین دارد حافظ شناسان و سایر خوانندگان ارجمند خود مضمون مشابه آنرا از شعر خواجه به خاطر دارند ولی باز به ذکر پاره ای از آنها می پردازد تا ارزش سخنهای جاویدان این شاعر آسمانی بیشتر نمایان گردد.

ناصر:

باده می نوشی تو، من خون می خورم  
حافظ:

آن خورد هر کس که او را قسمت است<sup>۲</sup>

جام می و خون دل، هر يك به کسی دادند  
ناصر:

در دایره قسمت، اوضاع چنین باشد<sup>۳</sup>

میان جان و جانانم حجایی نیست جز ناصر  
حافظ:

کنون وقتست کاین برقع ز روی خویش بردارم<sup>۴</sup>

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست  
ناصر:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز<sup>۵</sup>

سرو اگر در پیش قدمت سرفرازی می کند  
حافظ:

راستی او این حماقت از درازی می کند<sup>۶</sup>

گر سرو پیش قد تو سر می کشد مرنج  
ناصر:

عقل طویل را نبود هیچ اعتبار<sup>۷</sup>

ای بخوبی بر همه خوبان امیر  
حافظ:

ملك دلها را بحسن خلق گیر<sup>۸</sup>

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر  
ناصر:

به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را<sup>۹</sup>

غم عالم مخورای دل که عالم غم نمی ارزد  
حافظ:

به غمگین گشتن یکدل همه عالم نمی ارزد<sup>۱۰</sup>

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد  
ناصر:

به می بفروش دلق ما کزین خوشتر نمی ارزد<sup>۱۱</sup>

زاهد تو در حمایت کردار خویش باش

نشوده ام که گل درود هر که خار کشت<sup>۱۲</sup>

بی جنبش قلم قدم ما نمیرود  
ناصر بهشت نسبه نیر زد به نیم جو  
حافظ:

عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش  
چمن حکایت اردیبهشت میگوید  
ناصر:

مرده بد ناصر و جان داده پوسیده کفن  
حافظ:

بر سر تربت من بی می و مطرب منشین  
ناصر:

فقیه مدرسه فتوی همی دهد در شهر  
حافظ:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

مقایسه مضمون دو بیت چهار و هفت دو غزل زیر نیز که به یک وزن و قافیه سروده شده  
در تأیید این موضوع نامناسب و بی‌مورد نیست.  
ناصر:

در ازل قبله جانها خم ابروی تو بود  
پیش از آنروز که خورشید فلک نورنداشت  
فلک از نسبت آن، سجده به آدم میکرد  
دل که از چاه زنخدان تو از ره میرفت  
عشق سر رشته عقلی که ربود از دستم  
قسد دو تاه مرا غم ز کشاکش بشکست  
بر سر تربت ناصر اگر آئی روزی  
حافظ:

دل که از ناوک مژگان تو در خون میشد  
به وفای تو که بر تربت حافظ بگذر

مارا چه جرم اگر قلم این خط خطانوش  
آدم که نقد داشت به یک گندمش بهشت

که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت<sup>۱۳</sup>  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت  
نه عاقلست که نسبه خرید و نقد بهشت

بوی تو یافتم از گور روان برجستم<sup>۱۴</sup>

تا به بویت ز لحد رقص کنان بر خیزم<sup>۱۵</sup>

که خون خلاق حلالست و آب باده حرام<sup>۱۶</sup>

که می حسرام ولی به زمال او قافست  
مقایسه مضمون دو بیت چهار و هفت دو غزل زیر نیز که به یک وزن و قافیه سروده شده

روی تو سوی دل و روی دلم سوی تو بود  
عالم عشق منور زمه روی تو بود  
که گل قالبش از خاک سرکوی تو بود  
عاقبت خبل متینش خشم گیسوی تو بود  
غالب آنست که در سلسله سوی تو بود  
رفت از دست کمائی که به بازوی تو بود  
به دعا یاد کن او را که دعاگوی تو بود

باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود  
کز جهان میشد در آرزوی روی تو بود

سوم، بیتها و شعرهاییست که در دیوان ناصر و حافظ مشترکست و چون تعداد آنها چندان  
زیاد نیست ما در اینجا به ذکر تمام آنچه بنظر رسیده است می‌پردازیم.

۱ - از این میان نخست غزلیست تمام در ۷ بیت به مطلع:

هرگز نم نقش تو از لوح دل و جان نرود  
هرگز از یاد من آن زلف پریشان نرود<sup>۱۷</sup>

در دماغ من سودا زده عکس رخ تو  
آن چنان مهر تو اندر دل و جان ره دارد  
بار هجر تو به گسریه نرود از دل من  
در ازل بست دلم با سر زلفت پیمان  
گر رود در پی خوبان دل من معذورا است  
هر که خواهد که چون ناصر نشود سرگردان  
۲ - دیگر این بیت حافظ:

بر سر تربت ما گر گذری همت خواه  
در دیوان ناصر در غزلی با ردیف «خواهد شد» و بدین مطلع:  
هر که در ابرو و چشمش نگران خواهد شد  
چنین آمده است:

بر سر تربت ما گر گذری همت خواه  
۳ - ناصر در غزلی به مطلع:

مایل عشق خراباتست عقل پیر ما  
در بیت دوم چنین می آورد:

من بجز تقدیر تدبیری ندارم عشق را  
و این مصراع آخر از بیت دوم در دیوان حافظ نیز ضبط شده است<sup>۱۹</sup>

۴ - حافظ در غزلی به مطلع:  
سحر بلبل حکایت با صبا کرد  
در بیت هفتم میگوید:

من از ییگانگان هرگز ننام  
ناصر در غزلی به مطلع:

سلامی برد چون صبح صبا رفت  
این بیت را چنین می آورد:

من از ییگانه آزاری ندارم  
۵ - ناصر در غزلی به مطلع:

جان برب لعلش چو مگس بر شکر افتاد  
در مقطع می آورد:

بد خواه برافتد چو در افتاد به ناصر  
حافظ شیراز میفرماید:

به جفای فلک و گردش دوران نرود  
که گرم جان برود مهر تو از جان نرود  
زانکه او کوه گرانست و به طوفان نرود  
تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود  
درد دارد چه کند کز پی درمان نرود  
دل به خوبان ندهد و ز پی ایشان نرود

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود  
در دیوان ناصر در غزلی با ردیف «خواهد شد» و بدین مطلع:

عاقبت کشته آن تیر و کمان خواهد شد<sup>۱۸</sup>  
چنین آمده است:

که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

تا چه آرد بر سر ما پیری تدیر ما

این چنین رفتست گوئی از ازل تقدیر ما  
و این مصراع آخر از بیت دوم در دیوان حافظ نیز ضبط شده است<sup>۱۹</sup>

که عشق گل به ما دیدی چه ها کرد<sup>۲۰</sup>

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد  
ناصر در غزلی به مطلع:

رسول ره نورد باد پا رفت<sup>۲۱</sup>  
این بیت را چنین می آورد:

که با من هر چه رفت از آشنافت

با وصل تو دل چون شبی در گهر افتاد<sup>۲۲</sup>

هر کس که به درویش در افتاد بر افتاد

بس تجربه کردیم در این دیرمکافات با دردکشان هر که درافتاد برافتاد<sup>۲۳</sup>  
ظاهراً قسمت اخیر مصراع دوم از امثال سایره بوده است که هردو شاعر آنرا هریک به  
به صورتی بکار برده اند:

۶ - چهار رباعیست از ناصر که سه‌تای آنها در دیوان حافظ دیده شد<sup>۲۴</sup> و یکی منسوب  
به خیام میباشد و به سخنها منسوب بدو نیز شبیه‌تر است.

۱ - ایام شبابست شراب اولیتر با سبز خطان باده ناب اولیتر  
عالم همه سر بر خرابست، و بیاب در جای خراب هم خراب اولیتر

\*\*\*

۲ - در سنبلش آویختم از روی نیاز گفتم من سودازده را چاره بساز  
گفتا لبم که بگیر و زلفم بگذار در عیش خوش آویز نه در عمر دراز

\*\*\*

۳ - گر همچو من افتاده این دام شوی ای بس که خراب باده رجام شوی  
ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم با ما منشین و گرنه بد نام شوی

\*\*\*

۴ - اسرار ازل را نه تودانی ونه من وین حرف معمانه تو خوانی ونه من  
هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تومانی ونه من

این بود مشترکات اشعار دیوان حافظ و ناصر بخارائی، تا آنجا که بر بنده روشن گردید. و چنانکه  
معلومست اشعار دیگری از سلمان و خواجه و دیگران در دیوان حافظ راه یافته است که از  
موضوع بحث ما در این مقال خارجست.

\*\*\*

نکته‌ای که در پایان مطلب ذکر آن را ضروری می‌بیند، آنست، هنگامی که کار تحقیقی این  
مقاله پایان پذیرفته. و برای استدرک و دریافت مطالبی دیگر به دیوان حافظ مراجعه میکردم. در  
صفحه ۷۵ تکمله بردیوان وی. به تصحیح آقای انجوی شیرازی، به نام ناصر بخارائی برخوردیم  
که در توضیح غزل:

هر گزم نقش تواز لوح دل و جان نرود هر گز از یاد من آن زلف پریشان نرود  
نوشته بود: «درمجله سخن «پژوهنده» این غزل را از ناصر بخاری دانسته که وارد دیوان  
خواجه شده است. ر. ک صفحه ۹۳۱ شماره ۹ دوره شانزدهم آبانماه ۱۳۴۵».

بنا به تعلقی که به نام ناصر بخارائی داشت و به مناسبت تصحیح و طبع دیوان وی مقاله  
مزبور را درمجله سخن مورد مطالعه قرار داد. به برخی از آنچه در این مقاله آمده است بطور  
اجمال اشاره شده بود<sup>۲۵</sup>. ولی با پرسش و جستجویی که از این و آن به عمل آمد نویسنده آن  
مقاله «آقای پژوهنده» مدتها برای بنده همچنان ناشناخته ماند. و این مقاله را که موضوع سخنرانی

این جانب در چهارمین کنگره ایران شناسان در شیراز بود ایراد و در پایان به نام «پژوهنده» مقاله وی اشاره و اضافه نمود که در این تحقیق فضل تقدم وی بر بنده محفوظست. خوشبختانه یکی از حاضران فی المجلس مشکل را حل کرد و این گره کور را از کار بنده گشود. و آقای «پژوهنده» را که ریاست آن جلسه را به عهده داشت معرفی نمود.

«پژوهنده» نویسنده آن مقاله نام مستعار استاد دکتر پرویز خانلری شاعر و ادیب و حافظ شناس معاصر است. که گذشته از فضل تقدم فضلش نیز بر بنده عیانست و حاجت به بیان نیست.

- ۱ - شرح حال زندگی و دیوان ناصر بخارائی از طرف «بنیاد نیکوکاری نوریانی» بالغ بر ۶۰۰ صفحه چاپ شده و در دست فروش است.
- ۲ - غزل دیوان ناصر بخارائی.
- ۳ - این غزل حافظ در دیوان چاپ قدسی، انجوی، نائینی، خانلری، فرزاد، قزوینی ضبط است.
- ۴ - غزل ۴۵۷ دیوان ناصر بخارائی
- ۵ - این غزل حافظ در دیوان چاپ قدسی، انجوی، نائینی، خانلری، فرزاد، ضبط است.
- ۶ - غزل ۳۰۲ دیوان ناصر بخارائی .
- ۷ - این غزل به مطلع: ای برده فرد حسن ز خوبان روزگار در حافظ انجوی و نائینی... نیست در قدسی آمده
- ۸ - غزل ۳۸۳، دیوان ناصر بخارائی.
- ۹ - دیوان حافظ.
- ۱۰ - دیوان ناصر بخارائی.
- ۱۱ - دیوان حافظ.
- ۱۲ - دیوان ناصر بخارائی.
- ۱۳ - دیوان حافظ.
- ۱۴ - غزل ۴۴۴ دیوان ناصر بخارائی.
- ۱۵ - دیوان حافظ.
- ۱۶ - دیوان ناصر بخارائی غزل ۴۳۸.
- ۱۷ - رجوع فرمایند به قسمت اخیر این مقاله و شرحی که از آقای «پژوهنده» نقل شده است.
- ۱۸ - غزل ۲۵۷ دیوان ناصر بخارائی
- ۱۹ - آقای انجوی آنرا در میان دو ده گذشته بی ذکر توضیحی در پاورقی این غزل در نسخه حافظ نائینی نیست و این مصراع با مختصر اختلاف در دیوان خواجو نیز آمده سلمان هم غزلی بدین وزن و قافیه دارد. ناها را ناصر و سایر شاعران ذکر شده به استقبال او رفته اند و شاید این مصراع مشترک نیز از سلمان باشد.
- ۲۰ - این غزل در نسخه های قزوینی، نائینی، قدسی، انجوی، فرزاد آمده در... هوتن نیست
- ۲۱ - غزل ۹۵۶ دیوان ناصر.
- ۲۲ - غزل شماره ۱۷۶ دیوان ناصر
- ۲۳ - این بیت در حافظ نسخه خانلری ساقطست ولی در نسخه های نائینی، انجوی، قزوینی، فرزاد، او هوتن هست.
- ۲۴ - در نسخه های چاپ قزوینی، قدسی، انجوی، نائینی، پژمان، فرزاد با اختلافاتی آمده و در دیوان ناصر به کوشش نگارنده در صفحه ۴۰۰ ببعد (قسمت رباعیها) درجست. دانشمند انجوی شیرازی نیز (در ذیل صفحه ۲۹۸) راجع به رباعیات حافظ می نویسد «...سخت بعید مینماید تمامی این رباعیها ... از حافظ باشد».
- ۲۵ - تفصیل این مطلب و شرح آن در مقدمه دیوان ناصر بخارائی بیان شده است.